

# لطیفه‌ها از کجا می‌آیند؟

نوشته: دکتر احمد اخوت

نمونه خوب دیگر این لطیفه‌ی ریزه میزه است:  
- کدام حرف را می‌توان خورد؟  
- «ن» (نون) را.

پرسش و پاسخ‌هایی از این نوع، نه تنها بازی زبانی لذت بخشی است بلکه مسلماً در زبان‌آموزی بسیار موثر است، به طوری که امروز در کلاس‌های آموزش زبان در کشورهای پیشرفته از لطیفه و لطیفه‌گویی (به خصوص لطیفه‌های جناسی) بسیار استفاده می‌کنند.

هر بازی زبانی را در موقعیت و مکان خاصی اجرا می‌کنند. حالا اگر کسی به اشتباه یا به عمد (از روی طنز) موقعیت یک بازی را با بازی دیگر مخلوط کند (مثلاً طرز بازی والیبال را برای فوتبال به کار ببرد) می‌تواند لطیفه با مزه‌ای مانند این خلق کند:  
- معلم: خوب بچه‌ها از کمک‌های اولیه براتون گفتم. حالا تو بگو ببینم اگه داداش کوچولوت کلید خونه رو قورت بده چیکار می‌کنی؟

- «شاگرد: آقا اجازه، کاری نداره، از دیوار می‌پریم تو درون ما می‌کنیم»  
البته بعضی وقتها، مثل لطیفه قبل از لحاظ موقعیت تداخلی صورت نمی‌گیرد بلکه شیرینی لطیفه به این دلیل است که ما طبق قاعده بازی انتظارهایی داریم که برآورده نمی‌شود. مثلاً در بازی معما معمولاً پاسخ چیزی است متناسب با پرسش و مخاطب برای یافتن آن باید درست فکر کند اما در لطیفه‌های معمایی پاسخ یا بسیار ساده و واضح است و یا چیزی است دور از ذهن، غریب و گاهی پوچ و لطف‌اش هم در لب مطلب غریب آن است:

- «یک مردی بود که خانه‌اش طبقه هفتم بود اما فقط تا طبقه سوم با آسانسور می‌رفت و بقیه طبقات را از راه پله می‌رفت. چرا؟»

- «پناه به خدای من! دومن شاید دیوونه بوده!»  
- «تخیل. چون قدش کوتاه بود و دستش فقط تا تکمه طبقه سوم می‌رسیده!»

لطیفه بعد هم گرچه لطیفه معمایی نیست اما از همان ساختار تبعیت می‌کند. در اینجا سوال نابجا و واضح باعث خنده می‌شود (به قول معروف می‌بینی و می‌پرسی!) و این نشان می‌دهد که گاهی احتم بودن چقدر لذت بخش است.

کارگری مشغول تعمیر ساعت بزرگ شهر بود. کارگر بالای یک نردبان بزرگ رفته بود. پیرزن عبیری ایستاده بود و داشت با کنجکاری کارگر را تماشا می‌کرد. کارگر قاب ساعت را باز کرد و مشغول کار شد. پیرزن با صدای بلند گفت: داری تعمیر می‌کنی؟ کارگر با غضب به پیرزن نگاه کرد و گفت: نه مادر، دارم ساعت را می‌بینم. آخه من نزدیک بین هستم!

لطیفه‌ها حتی به لایه‌های پنهان ناخودآگاه تاریک ما هم دسترسی دارند و می‌توانند بر آنها نور بیندازند. لطیفه‌های جنسی و سیاسی در این زمره‌اند و در آنها عنصر تهاجم، تجاوز، برتری جویی و تحقیر موج می‌زند. سرزمین ممنوعه‌ای که فعلاً نمی‌توانیم وارد آن شویم.

داستان همچنان ادامه دارد و هنوز ناگفته‌های زیادی باقی است در مورد اینکه لطیفه‌ها از کجا می‌آیند و وجود ما می‌آیند ولی متأسفانه باید به همین اندازه بسنده کنیم. باقی فقط می‌ماند این نکته که اگر در بازی لطیفه‌گویی شرکت کردیم. این نکته بسیار مهم را به خاطر داشته باشیم که اگر کسی برایمان لطیفه‌ای تعریف کرده، هر چقدر هم بی‌مزه بود حتماً بخندیم. لطیفه را برای این تعریف می‌کنند که دوستان بخندند و دل ما را هم شاد کنند.

پانوشته:  
- اکثر لطیفه‌های مورد استفاده در این مقاله را از این کتاب برگزفتم: منوچهر نودری، لطیفه‌های جیبی، پوریا، ۱۳۷۸.

- «هی جاوید باز هم که نمره تک‌گرفتی آخر من به تو چی بگم، بچه؟ (معرفی)  
- «به من بگید تکاور، مامان جون» (لب مطلب)»

دیدید چقدر قشنگ کودک با زبانش نه تنها مشکل نمره نیاوردن را حل کرد بلکه خودش را به مقام تکاور هم (تک آور در تقابل با تکاور) رسانید. این کار فقط با لطیفه ممکن است. مابه دلیل رفع تضاد (آن هم به صورتی راحت و زیبا) از این گفته لذت می‌بریم و لبخندی بر لبانمان می‌نشیند. انتظارمان از لطیفه لبخند است و بس! در ضمن همنشینی تک‌آور و تکاور پیوندی غیر منتظر و خلاف منطق کلیشه‌ای روزمره است و بر هم خوردن این ساز و کار موجب نشاط می‌شود!

گاهی هم به جای نشاط احساس اندوه می‌کنیم، انگار کسی نوک سوزنی را آرام روی پوستمان بکشد:

- «بابا اسمال ما رو نبردی دریا؟»  
- «صبر کن پسر آب دریا خودش میاد اینجا؟»

افزون بر اینها، لطیفه تواناییهای غریب دیگری هم دارد. مثلاً قدرتش را ببینید که می‌تواند دو بافت (Context) ناهمگون و کاملاً متفاوت را به هم پیوند دهد و از ترکیبشان لطیفه شیرینی بیافریند:

- «آقا ببخشید، من بچه مو بالا پایین می‌انداختم افتاد تو حیاط شما. لطفاً بدینش به من بچه رو».

- «این دفعه می‌دم دیگه بیفته پاره می‌کنم‌ها»  
گفته ترسناک و شیرینی است. تجسم‌اش هم ما را به خنده می‌اندازد و هم احساس وحشت می‌کنیم. درست مثل وقتی

ظریفی پرسید: چه وقت شوخی، شوخی نیست؟ و بعد خود جواب داد: همیشه. واقعاً هم شوخی فقط برای شوخی نیست و همیشه در پشت آن چیزی نهفته است و نیازی را برطرف می‌کند و موجباتی دارد. دوستی که از سیگار کشیدن دوستش عصبانی بود روزی بالاخره کاسه صبرش لبریز شد و گفت:

«می‌کنی برای اینکه مرض داری و مرض داری برای اینکه می‌کنی»  
می‌بینیم که این دوست با گفتن این جمله نه تنها عقده دل‌پرانی گشاید و حرفش را می‌زند بلکه جمله دلنشین، استادانه و شیرینی را هم خلق می‌کند. ما از شنیدن و یا خواندن آن لذت می‌بریم و پیامش را دریافت می‌کنیم. اگر کمی در آن دقت کنیم متوجه بازی زبانی و شیرین کاری‌اش خواهیم شد. مرض داشتن (به معنای دچار اختلال روانی بودن) و مرض داشتن (بیماری جسمی) در تقابل با یکدیگر هستند، جناس تام دارند و همنشینی آنها این جمله طرفه و پزمنار را رقم زده است.

خاستگاه لطیفه‌ها گوناگون است و آنها گرچه همه جا حضور دارند اما سازندگانشان را نمی‌شناسیم (به قول برنارد شاو لطیفه کوتاهترین قطعه ادبی است که نویسنده ندارد). کسانی پیام‌هایی را از جاهایی نامعلوم برآیمان می‌فرستند و همین که پیام صادر شود، مانند آتشی که بر خرمن بگیرد به همه جا سرایت می‌کند. کافی است جزو علاقه‌مندان و مشترکان این پیامها باشیم تا آنها را دریافت کنیم. با این همه هیچ چیز همیشه ناشناس باقی نمی‌ماند و ما گرچه بسیاری اوقات صادرکنندگان این پیامها را نمی‌شناسیم اما می‌دانیم چرا این‌ها را می‌فرستند.

بنابراین در موضوع لطیفه‌ها از کجا می‌آیند ما عمدتاً با علل وجودی آنها روبرو هستیم. به عبارت دیگر در این مقاله می‌خواهیم به این موضوع بپردازیم که انگیزه ما از ساختن لطیفه چیست و اینها کدامیک از نیازهای ما را برآورده می‌کنند؟

اما پیش از هر چیز باید این نکته را روشن کنیم که لطیفه چیست. «لطیفه» تعریف‌اش را با خودش دارد: چیزی است نغز، گفتاری

لطیف و نیکو. واژه جوک انگلیسی هم همین معنای نغز و بازی را در خود دارد زیرا Joke از ریشه لاتینی Jocus به معنای بازی گرفته شده که خود از jok هند و اروپایی ریشه گرفته که به معنای گفته و سخن است. از نظر متن‌شناسی، لطیفه متن و یا گفته‌ای است که حداقل از دو بخش تشکیل می‌شود و مانند همه متونی که به شیوه ارتباطی با مخاطب ارتباط برقرار می‌کنند دارای این اجزاء است: ۱- فرستنده، ۲- گیرنده (یا مخاطب)، ۳- پیام، ۴- زمینه (یعنی زمان و مکان لطیفه که البته در تمام لطیفه‌ها وجود ندارد و جزو عناصر لازم لطیفه نیست). ۵- شیوه ارسال پیام (یعنی فرستنده پیام - لطیفه - خود را چگونه به گیرنده می‌رساند (به صورت نوشتاری یا گفتاری). یک لطیفه ساده (Simple Joke) از لحاظ ساختاری از این دو بخش متشکل است:

۱- معرفی (یا مقدمه (Build up))  
۲- لب مطلب (Punchline) در بخش معرفی گوینده عناصر اصلی لطیفه را معرفی می‌کند و فضا را برای وارد کردن ضربه و گفتن جمله اصلی لطیفه ایجاد می‌کند. بخش دوم هر لطیفه (لب مطلب)، معمولاً جمله کوتاهی است که به نوعی با بخش اول تضاد و ناهمگونی دارد. در آن عنصر غافلگیری و پیوند غیرمنتظره دیده می‌شود و به شکلی منطقی معمول روزمره را بر هم می‌زند. به عبارت دیگر ما در لطیفه شاهد تلفیق ناگهانی دو وضعیت مغایر هستیم که ارتباط و پیوند غیرمنتظره آنها ممکن است. در دنیای طرفه لطیفه تضادها از میان می‌رود و غیرممکن‌ها ممکن می‌شود:

# Sylvia Plath شعری طنز آمیز از سیلوپاللات

سعید سعیدپور



سیلوپاللات (۱۹۳۲-۱۹۶۳) شاعره بلند آوازه‌ی آمریکایی با سروده‌های شگفت‌انگیزش خیلی زود در زمان حیات خود مطرح شد و با خودکشی‌اش در سی سالگی به افسانه‌ها پیوست. بهترین شعرهایش در حقیقت پس از مرگ او در کتاب‌های آرل و گذر از آب به چاپ رسید و مجموعه اشعارش تازه بیست سال پس از درگذشت او منتشر شد و در همان سال انتشار، جایزه پولیتزر را برد.

برای خیلی از خوانندگان، شعر سیلوپاللات چنان دردناک، چنان آکنده از بوی نویدی و مرگ و ویرانی است که ابتدا طنز را تداعی نمی‌کند و آوردن نام او در مقوله طنز عجیب به نظر می‌سد. با اینهمه، در برخی از اشعار درخشان پلات نوع خاصی از گروتسک (زیبایی در زشتی و ناهنجاری) به کار رفته که طنزی سیاه و گزنده پدید می‌آورد، طنزی که واپسین تلاش شاعر برای خندیدن (گیریم پوزخند) در برابر نابسامانی هستی است - آن هم شاعری که برایش شعر فوران خون است هیچ جور بند نمی‌آید.

شعر زیر از کتاب در دست چاپ سروده‌های سیلوپاللات (نشر مروارید) به ترجمه و تدوین همین قلم برگرفته شد.

## خواستگار

اولاً، تو آیا از قماش آدم‌های مایی؟  
آیا چشم شیشه‌ای، دندان مصنوعی  
چوب زیر بغل، دماغ قلابی  
سینه‌ی اسفنجی یا گونه لاستیکی  
در بدن داری؟  
یا یخیه‌هایی به نشان جای خالی عضوی؟  
نه؟ نه.  
پس چطور می‌توانیم چیزی به تو دهیم؟  
گریه پس کن، دست را باز کن.  
خالی، خالی؟  
این هم دستی تا پرش کند و حاضر است  
که فنجان‌های چای بیاورد  
و سردرد را دو کند  
و هر کاربش بگویی بکند.  
با آن ازدواج می‌کنی؟  
تضمین می‌شود که چشم‌هایت را  
در انتها ببندد  
و اندوه را از دلت بزدايد.  
ما از نمک اشک‌ها موجودی نو می‌سازیم.  
می‌بینم که لختی.  
با این کت و شلوار چطور می‌توانی  
مشکی و اتو کشیده، خیلی هم برانزنده،  
با آن ازدواج می‌کنی؟  
ضد آب و ضد ضربه است  
ضد آتش و بمب و ترقه است.  
باور کن با همین لباس  
کفن و دفن می‌شوی.  
و اما کله‌ات، ببخشیدها، خالی است.  
چاره آن هم پیش من است.  
بیا اینجا خوشگله،  
از داخل آن گنجه.  
خب، نظرت درباره‌اش چیست؟  
اولش، مثل کاغذ سفید است.  
ولی در بیست و پنج سال تبدیل به نقره  
و در پنجاه سال طلای ناب می‌شود.  
از هر جهت نگاه کنی عروسکی زنده  
است.  
آشپزی و خیاطی بلد است  
پرگویی و وراجی بلد است.  
به درد بخور است  
عیب و ایرادی هم در کارش نیست.  
زخم تو را این مرهم است.  
چشم تو را این منظر است.  
پسر جان، این آخرین راه چاره توست -  
بیش از این دیگر چه می‌خواهی؟  
باهش از دوواج، ازدواج، ازدواج می‌کنی